

کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

درس چهل و چهارم

اختلاف مسلمانان (۶)

صفحه ۱۲۴ تا ۱۲۶

(أعوذ بالله من الشَّيْطان الرَّجِيمِ)

بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ربَّ العالمين و صَلَّى اللهُ على مُحَمَّد و آله الطاهرين

در جلسه‌ی قبل روشن شد که به طور حتم رسول خدا صَلَّى اللهُ علیه و آله و سلم بدون وصیت درباره‌ی چند و چون حکومت بعد از خود از دنیا نرفته، بلکه تعلّق آن به عترت و اهل بیت خود را با صراحت بیان فرموده و این بیان او علاوه بر عقل سلیم، با قرآن کریم نیز هماهنگ است. سیدنا المنصور در ادامه و به عنوان جمع‌بندی این بحث بسیار مهم می‌فرماید:

این به آن معناست که اهل بیت آن حضرت، بر پایه‌ی قرآن (با توجّه به آیه‌ی تطهیر، آیه‌ی مودّت و برخی آیات دیگر)، سنّت قطعی (با توجّه به احادیثی مانند حدیث متواتر ثقلین) و حکم عقل (با توجّه به دلایل عقلی متعدّدی که در ذیل آیات و در ذیل حدیث ثقلین تبیین شد)، به عین و کلّ اسلام (که علم و عمل به آن دو با توجّه به مباحث «ضرورت و امکان بازگشت به اسلام» برای نیل به سعادت و رفع مشکلات مادی و معنوی مسلمانان ضروری است) عالم و عامل اند (یعنی هم علم دارند و هم عمل می‌کنند)؛ چراکه پیراستگی از هر گونه ناپاکی (در آیه‌ی تطهیر)، به معنای پیراستگی از هر عقیده و عمل خلاف اسلام است (که ناپاکی حقیقی محسوب می‌شوند) و روشن است که پیراستگی از هر عقیده و عمل خلاف اسلام (هر چند جنبه‌ی عملی دارد)، بدون علم به عین و کلّ اسلام ممکن نیست (با توجّه به اینکه انسان نمی‌تواند به عقیده و عملی که برای او مجهول است ملتزم باشد). از اینجا دانسته می‌شود که اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ علیه و آله و سلم (به اقتضای علم و عملشان به عین و کلّ اسلام) سزاوارترین مسلمانان به حکومت بر آنان (در مقایسه با سایر صحابه، تابعین، اتباع تابعین و علما) هستند؛ چراکه چنین پیراستگی و علمی (در این اندازه و به صورت منصوص)، برای کسی جز آنان ادّعا نشده و (به فرض که ادّعا هم شده باشد) به اثبات نرسیده است (یعنی کسی از امت ادّعا نکرده است که کسی از صحابه، تابعین، اتباع تابعین و علما جز اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ علیه و آله و سلم از هر گونه ناپاکی پیراسته شده و

به همه‌ی اسلام عالم است و اگر فرضاً کسی در آینده هم ادّعا کند، ادّعی او از طریق کتاب خدا و سنت متواتر و در روشنایی عقل سلیم قابل اثبات نیست. البته ممکن است روایات دیگری درباره‌ی برخی صحابه رسیده باشد، مانند روایت «لَوْ اسْتَخْلَفْتُ أَحَدًا عَنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ لَأَسْتَخْلَفْتُ أَبْنِیَّ أُمَّ عَبْدِ» [مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۹]؛ یعنی «اگر می‌خواستم کسی را بدون مشورت خلیفه قرار دهم، ابن امّ عبد [عبد الله بن مسعود] را خلیفه قرار می‌دادم» و روایت «إِنِّي لَا أَدْرِي مَا قَدَرُ بَقَائِي فِيكُمْ فَأَقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي - وَ أَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ - وَ أَهْتَدُوا بِهَدْيِ عَمَّارٍ وَ مَا حَدَّثَكُمْ أَبْنُ مَسْعُودٍ فَصَدَّقُوهُ» [مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۵؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۳۳]؛ یعنی «من نمی‌دانم چه مدت میان شما باقی می‌مانم، پس به کسانی که بعد از من هستند اقتدا کنید - و به ابو بکر و عمر اشاره کرد- و از روش عمار پیروی کنید و هر چه ابن مسعود برایتان گفت تصدیقش کنید»، ولی این قبیل روایات از یک سو واحد و غیر یقینی و از سوی دیگر بسیار ضعیف و متناقض هستند؛ همچنانکه به عنوان نمونه، راوی اصلی این دو روایت، یک نفر به نام عبد الملک بن عمیر است که از دوستداران بنی امیه و دشمنان اهل بیت بود و با این وصف، نمی‌توان به روایت او در برابر روایت متواتر و مشهور ثقلین اعتنا کرد؛ خصوصاً با توجه به اینکه عمل به روایت او ممکن نبوده است؛ چراکه به عنوان نمونه، عبد الله بن مسعود معتقد بود که دو سوره‌ی فلق و ناس از قرآن نیستند، بل صرفاً دعایی از دعا‌های پیامبر هستند که نباید در مصحف نوشته شوند و از این رو، آن دو را از مصحف‌های خود پاک می‌کرد [نگاه کنید به: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۱۹۴؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۲۹]، در حالی که این دو سوره یقیناً از قرآن هستند و با این وصف، واضح است که هر چه او برای مردم می‌گفت قابل تصدیق نبود تا پیامبر به آن امر فرموده باشد و عمار نیز از کسانی بود که بعد از پیامبر، حاضر به بیعت با ابو بکر و عمر نشد، بلکه خواهان بیعت با علی شد و با این وصف، پیروی از روش او مستلزم عدم اقتدا به ابو بکر و عمر بود که در روایت به آن امر شده است! این‌ها شواهد روشنی بر آن است که این قبیل روایات، ساختگی و دروغ هستند و از پیامبر صادر نشده‌اند و تبعاً نمی‌توانند با کتاب خدا و سنت قطعی پیامبر معارضه کنند) و تردیدی نیست که (اگر نحوی از پیراستگی و علم برای کسانی جز اهل بیت مانند برخی صحابه ثابت باشد نیز) هر کس پیراسته‌تر و عالم‌تر است، به حکومت بر دیگران سزاوارتر است (و اهل بیت با توجه به دلایل مذکور، از دیگران پیراسته‌تر و عالم‌تر و در نتیجه سزاوارتر هستند)؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿أَفَمَنْ

يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ ۖ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟^۱ «آیا کسی که به حق راه می‌نماید سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه راهنمایی شود؟! شما را چه می‌شود چگونه حکم می‌کنید؟!» (همچنانکه ائمه‌ی اهل بیت به تبع علم بیشتر خود، همواره راهنمای سایر مردم بوده‌اند و هیچ گاه توسّط سایر مردم راهنمایی نشده‌اند؛ همان طور که در برخی روایات رسیده درباره‌ی آنان آمده است: «فَلَا تَقْدِّمُوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ» [طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۶ و ج ۵، ص ۱۶۷]؛ «بر آنان پیشی نجوید که هلاک می‌شوید و به آنان نیاموزید که آنان از شما عالم‌ترند» و این ناشی از یک قاعده‌ی عقلایی و متعارف است که «أهل البيت أدري بما في البيت»؛ «اهل خانه به آنچه در خانه است داناترند» و با این وصف، کاملاً طبیعی است که اهل خانه‌ی پیامبر با افکار، اقوال و افعال پیامبر آشناتر باشند؛ خصوصاً علی بن ابی طالب که از زمان کودکی در خانه‌ی پیامبر زندگی می‌کرد و تحت تعلیم و تربیت پدرانه‌ی آن حضرت قرار داشت و تبعاً پیش از دیگران اسلام آورده بود و بیش از دیگران با سنت آن حضرت آشنا شده بود، تا حدّی که آن حضرت بنا بر روایتی متواتر و مشهور فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا» [سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۲۶؛ المعجم الکبیر للطبرانی، ج ۱۱، ص ۵۵]؛ یعنی «من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن است، پس هر کس می‌خواهد به شهر درآید باید از دروازه‌ی آن داخل شود»؛ چنانکه مراجعات خلفا و صحابه خصوصاً عمر بن خطاب به او و مراجعات علما و فقها خصوصاً ابو حنیفه به ائمه‌ی اولاد او مشهور و متواتر است) و (خداوند) فرموده است: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۲ «بگو آیا کسانی که علم دارند و کسانی که علم ندارند، برابرند؟! بی‌گمان تنها خردمندان در می‌یابند!» (با این وصف، دیگران با اهل بیت پیامبر برابر نیستند، تا چه رسد به اینکه از آنان برتر باشند! از همین جهت، ما برای همه‌ی اصحاب پیامبر به دلیل اینکه آن حضرت را در ادای رسالت و مبارزه با دشمنانش یاری کردند احترام قائل هستیم، همان طور که برای همه‌ی ائمه‌ی مسلمین خصوصاً ابو حنیفه، مالک، شافعی و ابن حنبل به دلیل حسن نیت و خدمات علمی‌شان احترام قائل هستیم، ولی هیچ یک از آن‌ها را در علم و طهارت با اهل بیت پیامبر برابر نمی‌دانیم و از کسانی که قادر به درک اعلیّیت و احقیّت اهل بیت پیامبر نیستند تعجّب می‌کنیم که چگونه چنین واقعیّت واضحی را درک نمی‌کنند! خصوصاً با توجّه به اینکه

۱. یونس / ۳۵.

۲. زمر / ۹.

هیچ یک از صحابه‌ی کرام خود را از اهل بیت پیامبر افضل نمی‌دانستند و ائمه‌ی مسلمین هم نوعاً به اعلیّیت و احقّیت آنان اعتراف داشتند. حالا اگر من برخی سخنان رسیده از صحابه و ائمه‌ی مسلمین درباره‌ی اعلیّیت و احقّیت اهل بیت پیامبر را نقل کنم، ممکن است برخی افراد عیب‌جو و بهانه‌گیر با من مجادله کنند و بگویند که این‌ها خبر واحد است و ثابت نیست، در حالی که مجموع آن‌ها با هم به حدّ تواتر می‌رسد و موضع سلف صالح در قبال اهل بیت پیامبر را نشان می‌دهد و آشکار می‌کند که آن‌ها فی الجمله حساب اهل بیت پیامبر را از حساب دیگران جدا می‌دانستند. حالا عده‌ای جاهل متعصّب و منحرف پیدا شده‌اند که وقتی ما به سوی اهل بیت پیامبر دعوت می‌کنیم طوری با ما برخورد می‌کنند که انگار به سوی چند نفر یهودی و نصرانی دعوت می‌کنیم! کسانی که معلوم نیست نطفه‌ی‌شان به چه تربیتی منعقد شده است یا با چه لقمه‌هایی پرورش یافته‌اند ما را به سبب دعوت به سوی اهل بیت پیامبر مشرک می‌نامند! إنا لله و إنا إلیه راجعون! آیا دعوت به سوی زید و عمرو و بکر توحید است و دعوت به سوی اهل بیت پیامبر شرک؟! آیا کسانی که به سوی حکومت ابو بکر بغدادی یا فلان آخوند کم‌سواد در ایران دعوت می‌کنند موحدند و منصور هاشمی خراسانی که به سوی حکومت مهدی آل محمد دعوت می‌کند مشرک است؟! این قضاوت عجیب و محیّر العقول بر چه اساسی و با چه منطقی انجام می‌شود؟! آیا کسانی که چنین قضاوت وحشتناکی می‌کنند خجالت نمی‌کشند؟! خجالت که نمی‌کشند هیچ، آن قدر احمق و بی‌شرم هستند که از موضع بالا هم سخن می‌گویند و کوچک‌ترین تردیدی در درستی قضاوت‌شان به خود راه نمی‌دهند! شما ببینید که چه اندازه از سیدنا المنصور متنفّر و خشمگین هستند و چه اندازه بر ضدّ ایشان لجن‌پراکنی می‌کنند! در حالی که جرم ایشان تنها دعوت به سوی اهل بیت پیامبر به جای دیگران است و سخنشان تنها این است که ظاهر ساختن مهدی به دست مردم ممکن و ضروری است! جرم ایشان آن است که در کتاب خود از علی و حسن و حسین و فاطمه نام برده و یاد مهدی را زنده کرده است! جرم ایشان آن است که گفته است دیگران را در ردیف این‌ها قرار ندهید و دارای ولایت و اختیارات این‌ها ندانید! تو اگر خبر نداشته باشی گمان می‌کنی این کتاب را برای یهودی‌ها یا شیطان‌پرست‌ها نوشته که چنین نفرت و خشمی را باعث شده است، نه برای کسانی که خود را مسلمان و بعضاً شیعه‌ی اهل بیت پیامبر می‌شمارند!!! چطور ممکن است کسی حبّ پیامبر را در دل داشته باشد، ولی محبوب‌ترین افراد در نزد او که علی و فاطمه و حسن و حسین بودند را دوست نداشته باشد و از کسی که حقّ آن‌ها را یادآوری کرده است بیزار باشد؟! چطور ممکن است کسی خود را اهل سنت پیامبر یا شیعه‌ی اهل بیت پیامبر بداند، ولی دعوت به سوی فرزند پاک پیامبر و بازمانده‌ی اهل بیت او را

انحراف یا شرک تعبیر کند؟! مگر چنین تناقضی ممکن است؟! اف باد بر جثه‌های خبیثی که از خشم و نفرت نسبت به زمینه‌ساز ظهور مهدی پر شده‌اند و از هیچ شرارتی بر ضد او خودداری نمی‌کنند! ای برخی از اهل سنت! چرا به محض اینکه نام اهل بیت پیامبران را در این کتاب می‌بینید آن را کتاب ضالّه می‌پندارید و نویسنده‌اش را تکفیر می‌کنید؟! مگر نمی‌دانید که نام اهل بیت پیامبران در کتاب خدا آمده است؟! آیا کتاب خدا هم کتاب ضالّه است و آورنده‌اش مشرک؟! به راستی چرا از اهل بیت پیامبران وحشت دارید؟! چرا از دعوت منصور به سوی اهل بیت پیامبران ناخرسند و خشمگین هستید؟! شما که در طول تاریخ خود، با هر ظالم و فاسق و سفاکی بیعت کرده‌اید و همین حالا هم در بیعت گرگ‌ها و خرس‌ها هستید، چرا از بیعت با مهدی کراهت دارید؟! آیا مهدی را از این‌ها بدتر می‌پندارید؟! ای برخی از اهل تشیع! شما چرا از دعوت منصور به سوی اهل بیت پیامبران می‌ترسید؟! شما که خودتان را دوستداران اهل بیت پیامبران می‌دانید؟! شما چرا در دشمنی با ایشان از دیگران سبقت گرفته‌اید؟! به خاطر انتقاد ایشان از یک نظریه‌ی فقهی نوپیدا و انحرافی تحت عنوان ولایت مطلقه‌ی فقیه؟! آیا این موضوع آن قدر برای شما اهمیت پیدا کرده است که به خاطرش دعوت ایشان به سوی اهل بیت پیامبران را نادیده می‌گیرید و از آن حمایت نمی‌کنید؟! آیا به خاطر حمایت از حکومت فقیه، از حکومت مهدی حمایت نمی‌کنید؟! اف باد بر شما که تا این اندازه کوتاه‌بین و کوردل شده‌اید! یا شاید به خاطر آن است که ایشان ظن را حجت ندانسته و بر وجوب تحصیل علم تأکید فرموده است، در حالی که پیش از ایشان خدا این کار را کرده و به روشنی فرموده است: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [یونس / ۳۶]؛ «هرآینه ظن چیزی را از حق کفایت نمی‌کند» و فرموده است: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [اسراء / ۳۶]؛ «و از چیزی که به آن علم نداری پیروی نکن!» دیگر چه چیزی در کتاب ایشان هست که شما را به دشمنی با ایشان وا داشته است؟! پس وای بر شما که خود گمراه هستید و راهنمای خود را گمراه می‌شمایید! ای اهل عالم! از ظهور مهدی نترسید و جلوگیری نکنید؛ چراکه آن برای همه‌ی شما خیر است و عدالت را برای همه‌ی شما به ارمغان می‌آورد. پس بیهوده نترسید و کمک کنید که زمینه برای ظهور او فراهم شود. اگر هم کمک نمی‌کنید دست کم مزاحمت نکنید و بگذارید ما این کار را انجام دهیم. به خدا قسم جناب منصور می‌تواند این کار را انجام دهد اگر شما بگذارید. پس این اندازه سنگ‌اندازی نکنید و فضا را تاریک نسازید! این اندازه تبلیغات سوء نکنید و مردم را از این بزرگوار نترسانید! این اندازه عیب‌جویی نکنید که بکوشید یک کلمه یا یک جمله از کتاب گران‌سنگ ایشان بیابید و با هزار تقطیع و تحریف و پیچاندن و تاباندن، معنای نادرست و دل‌خواه خودتان را از آن بیرون بکشید تا شاید

مردم را فریب بدهید! این‌ها کارهای درستی نیست و فایده‌ای برای شما ندارد. اگر دین دارید که دین اجازه‌ی چنین کارهایی را نمی‌دهد و اگر دین ندارید دست کم در دنیای خود آزاده باشید! مراد سیدنا المنصور از همه‌ی کلمات و جملات‌شان در این کتاب کاملاً روشن است و ما هم مشغول روشن‌تر کردن آن‌ها برای عموم مردم هستیم و با این وصف، تحریف یا پیچاندن کلمات و جملات ایشان معنا ندارد. می‌گویید از فلان کلمه یا جمله‌ی ایشان در کتاب، فلان معنای نادرست برداشت می‌شود، در حالی که خود می‌دانید ایشان آن معنا را قصد نکرده و قائل به آن نیست و با کلمه یا جمله‌ی دیگری در کتاب آن را صریحاً نفی فرموده است، ولی با این حال از روی شرارت و شیطننت به آن کلمه یا جمله‌ی دیگر اشاره نمی‌کنید و بر برداشت نادرست خود از همان کلمه یا جمله اصرار می‌ورزید! واضح است که نیت شما از این کارهای غیر صادقانه خیر نیست، بلکه تنها در پی فریب مردم هستید! در حالی که اگر خداوند خواسته باشد که مردم را هدایت کند، شما قادر به گمراه کردن آنان نیستید و با این کارهای زشت تنها عاقبت خودتان را خراب می‌کنید! لذا توصیه‌ی ما به شما این است که در موضع خود نسبت به منصور هاشمی خراسانی تجدید نظر کنید و به جای دشمنی با ایشان، به دوستی با ایشان روی آورید. ایشان دوست خوبی برای شما و برای هر مسلمانی در جهان است، اگر عاقل باشید. حتی حاکمان شما هم باید ایشان را دوست خود بدانند و دست از عناد و معارضه با ایشان بردارند تا این روزنه‌ی امیدی که به روی مستضعفان جهان گشوده شده است با خودخواهی و حماقت آنان مسدود نشود.

بالجمله سیدنا المنصور بعد از تبیین دلالت آیات قرآن و احادیث متواتر بر برگزیدگی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: **آری انصاف آن است که برگزیدگی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای خلافت خداوند در زمین و تعلیم مسلمانان (که بنا بر عقل و شرع ثابت شد)، از واضح‌ترین مبانی اسلام است** (در اینجا ایشان برگزیدگی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از «مبانی اسلام» می‌شمارد و ظاهراً مرادشان از آن مبانی عملی اسلام مانند نماز، روزه، زکات و حج است، نه مبانی نظری آن مانند توحید و نبوت؛ چراکه آن جناب عدم اعتقاد به خلافت و مرجعیت علمی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را کفر نمی‌داند، بلکه ضلالت می‌داند؛ با توجه به اینکه آن صریح آیات قرآن نیست، بلکه مستنبط از آیات قرآن است و در نظر ایشان عدم اعتقاد به مستنبط از آیات قرآن موجب خروج از اسلام نمی‌شود. با این حال، از آنجا که دلالت آیات قرآن بر مقدمات و مقتضیات خلافت و مرجعیت علمی عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی طهارت آنان از هر رجس و وجوب مودت آنان، در حدّ صراحت است، آن را از واضح‌ترین مبانی اسلام شمرده) و

(ضمناً تأکید فرموده است که آن) به هیچ روی چیز غریب یا جدیدی نیست (هر چند برای بیشتر مسلمانان غریب یا جدید جلوه می‌کند. در اینجا سیدنا المنصور بعد از اثبات برگزیدگی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر بنیاد آیات و روایات متواتر، به پیشینه‌ی برگزیدگی خاندان پیامبران می‌پردازد تا اثبات فرماید که آن نه تنها چیز غریب یا عجیبی نیست، بلکه ادامه‌ی یک روند تاریخی و رویه‌ی الهی است)؛ چراکه بنای خداوند (از آدم تا خاتم علیهما السلام) همواره بر گزینش خاندان پیامبرانش و فرزندان آنان بوده و این به منزله‌ی سنت او در امت‌های گذشته است (که هیچ گاه تغییر نمی‌پذیرد)؛ چنانکه از آن خبر داده و فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ «هرآینه خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزیده است؛ فرزندانی که برخی از برخی دیگرند و خداوند شنوایی داناست»! (در این آیه‌ی مبارکه، خداوند از برگزیدگی خاندان ابراهیم و خاندان عمران و استمرار این برگزیدگی در میان ذریه و فرزندان آن‌ها -یکی بعد از دیگری- خبر می‌دهد و روشن است که این سلسله تا روز قیامت تداوم دارد.) با این وصف، رقابت مردم با خاندان پیامبران و فرزندان آنان، در هیچ امتی (از امت‌های گذشته) جایز نبوده و تنها در این امت بوده که جایز شمرده شده (یعنی با توجه به شواهد و مدارک تاریخی موجود، هیچ گاه در امت‌های گذشته اکثریت پیروان پیامبران با خاندان و فرزندان پیامبران رقابت و حتی دشمنی نمی‌کردند و تنها در این امت بوده که چنین بدعتی در این سطح شکل گرفته) و این از عجیب‌ترین بدعت‌ها است؛ زیرا رقابت مسلمانان (بر سر قدرت) با کسانی که خداوند آنان را (بنا بر نص کتاب خود و پیامبرش) برگزیده و برتری داده و واسطه‌ی در تعلیم و تطبیق (یعنی اجرای) اسلام ساخته، بی‌معناست (یعنی غیر عقلایی و غیر قابل توجیه است) و حسادت به آنان چیزی جز حماقت نیست؛ چنانکه خداوند در این باره فرموده است: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۖ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾^۲ «یا به این مردم بر چیزی که خداوند از فضل خود به آنان داده است، حسد می‌ورزند! چه آنکه ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و آنان را حکومتی بزرگ بخشیدیم»! (سیدنا المنصور الف و لام در «النَّاسَ» را الف و لام عهد دانسته است، به قرینه‌ی ذیل آیه که درباره‌ی آل ابراهیم است و به دلیل اینکه مسلماً آنان به همه‌ی مردم حسد

۱. آل عمران/ ۳۳ و ۳۴.

۲. نساء/ ۵۴.

نمی‌ورزند، بلکه به برخی از مردم حسد می‌ورزند و آنان با توجه به ذیل آیه، آل ابراهیم هستند.) روشن است که **تَفَضَّلْ خَدَاوَنِدْ بِرِ آلِ انبیا** (به معنای برخی از اهل بیت و خاندان آنان)، یک **قاعده‌ی عام و ثابت است**؛ (البته ممکن است کسی اشکال کند که این یک قاعده‌ی عام و ثابت نیست؛ چراکه همسر و پسر نوح علیه السلام بنا بر صریح قرآن از کافران بودند و تبعاً مورد تَفَضَّلْ خَدَاوَنِدْ قرار نداشتند، ولی این اشکال به هیچ وجه وارد نیست؛ با توجه به اینکه مراد از تَفَضَّلْ خَدَاوَنِدْ بِرِ آلِ انبیا، تَفَضَّلْ او به همهی اهل بیت و خاندان آنان بدون استثنا نیست، بل تَفَضَّلْ خاص او به برخی از اهل بیت و خاندان آنان است که قاعده‌ی عام و ثابت است و شامل نوح علیه السلام هم می‌شود؛ چنانکه خداوند در قرآن از خاندان او نیز پیش از سایر مؤمنان و اهل نجات یاد کرده و فرموده است: ﴿قُلْنَا اَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَاَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ﴾ [هود / ۴۰]؛ «گفتیم که در آن [کشتی] از هر گونه‌ای یک جفت بردار و همچنین، خاندانت را به استثنای کسی که قبلاً درباره‌ی او وعده داده شد و کسانی را که ایمان آوردند» و فرموده است: ﴿فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَاَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ﴾ [مؤمنون / ۲۷]؛ «پس در آن از هر چیزی یک جفت سوار کن و همچنین خاندانت را مگر کسی از آنان را که سخن درباره‌ی او گذشت»؛ لذا مشهور است که خلیفه‌ی نوح علیه السلام پسرش سام بود. همچنانکه به عنوان نمونه، علاوه بر آل ابراهیم که با عنوان «اهل بیت»، رحمت و برکات خود را بر آنان قرار داده و فرموده است: ﴿رَحِمْتُ اللّٰهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ اِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ﴾؛^۱ «رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت باد؛ چراکه او ستوده‌ای بزرگوار است»، از تَفَضَّلْ خود بر آل یعقوب (که دو بار در قرآن از آنان یاد کرده و فرموده است: ﴿وَوَيْتُمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ﴾ [یوسف / ۶]؛ «و تا نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب کامل کند» و فرموده است: ﴿يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ [مریم / ۶]؛ «تا [آن فرزند] وارث من و وارث آل یعقوب شود»، آل لوط (که چهار بار در قرآن از آنان یاد کرده و فرموده است: ﴿اِلَّا آلَ لُوطٍ اِنَّا لَمُنْجُوهُمْ اَجْمَعِينَ﴾ [حجر / ۵۹]؛ «مگر آل لوط که نجات دهنده‌ی همهی آنان [به استثنای همسرش] هستیم» و فرموده است: ﴿فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ﴾ [حجر / ۶۱]؛ «پس چون فرستادگان ما به نزد آل لوط آمدند» و فرموده است: ﴿قَالُوا اٰخِرُجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ اِنَّهُمْ اُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾ [نمل / ۵۶]؛ «گفتند آل لوط را از شهرتان بیرون کنید؛ زیرا آنان گروهی پاکیزه هستند» و فرموده است: ﴿اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا اِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ

بِسْحَرٍ [قمر / ۳۴]؛ «ما بر آنان توفان شن فرستادیم مگر آل لوط که در سحرگاهی نجاتشان دادیم»، آل عمران (که یک مرتبه در قرآن از آنان یاد کرده و فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران / ۳۳]؛ «هرآینه خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید»)، آل موسی، آل هارون (که یک بار در قرآن از آنان در کنار هم یاد کرده و فرموده است: ﴿أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ﴾ [بقره / ۲۴۸]؛ «برای شما تابوت را می‌آورد که در آن آرامشی از پروردگارتان و بازمانده‌ای از چیزی است که آل موسی و آل هارون بر جای گذاشتند و فرشتگان آن را حمل می‌کنند») و آل داود (که یک بار در قرآن از آنان یاد کرده و فرموده است: ﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ﴾ [سبا / ۱۳]؛ «ای آل داود! شکر به جای آورید و اندکی از بندگانم شکر گزارند»)، یاد کرده (و در همهی این موارد از آل انبیاء به نیکی یاد کرده و از تفضّل خود بر آنان خبر داده) و با این وصف، تفضّل او بر آل محمد که (بنا بر ادله‌ی عقلی و شرعی) بهترین انبیاء اوست، طبیعی بلکه اولی است؛ (لذا بسیار نادان و گمراه هستند کسانی که این آیات فراوان درباره‌ی تفضّل خداوند بر آل انبیاء را می‌بینند، ولی تفضّل خداوند بر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بهترین انبیاء اوست را انکار یا استبعاد می‌کنند و ساخته و پرداخته‌ی روافض می‌پندارند!) جدای از آنکه آل محمد (به اقتضای اسماعیلی بودنشان)، در اصل جزئی از آل ابراهیم هستند و خداوند از بقاء حکومت خود در (میان) آنان به عنوان (تنها) اعقاب و ذریه‌ی پاک آن حضرت (که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تاکنون باقی مانده‌اند و از پاکی‌شان خبر داده شده)، خبر داده و فرموده است: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۱ «و آن را کلمه‌ای ماندگار در میان فرزندان او قرار داد، باشد که آنان رجوع کنند» (بنابراین، هم‌اکنون هم باید عهد خداوند در میان فرزندان او باشد تا وعده‌ی خداوند خلاف نشده باشد) و فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾^۲ «و نبوت و کتاب را در ذریه‌ی او قرار دادیم» (لذا بعد از ختم نبوت، خلافت و کتاب در ذریه‌ی او قرار دارد که همان «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» است) و فرموده است: ﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۖ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۳ «و هنگامی که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمود، پس چون

۱. زخرف / ۲۸.

۲. عنکبوت / ۲۷.

۳. بقره / ۱۲۴.

آن‌ها را کامل کرد، فرمود: من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم! گفت: و از فرزندانم؟! فرمود: عهد من به ظالمان نمی‌رسد»، به این معنا که به پاکانشان (یعنی فرزندان پاک ابراهیم) می‌رسد و روشن است که اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تنها کسانی از فرزندان موجود ابراهیم‌اند که خداوند از پاکی آنان (در آیه‌ی تطهیر) خبر داده است. (بنابراین، به موجب دعای ابراهیم و اجابت مشروط خداوند، عهد خداوند به مردانی پاک و عادل از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و آنان برای مردم امام قرار داده شده‌اند و این مفهوم سخن خداوند در قرآن است و چیزی نیست که شیعه آن را درست کرده باشد. از این رو، جای تعجب و تأسف دارد که برخی افراد جاهل و متعصب اعتقاد به الهی بودن امامت را اعتقاد روافض و حتی شرک می‌پندارند، در حالی که امامت در قرآن به روشنی الهی است و اصلاً امامت غیر الهی در آن طاغوت دانسته شده است؛ زیرا این خداوند است که کسی را برای مردم امام قرار می‌دهد و به او می‌فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ [بقره/ ۱۲۴]؛ «من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم» و دیگران حق ندارند که کسی را امام قرار دهند و اگر این کار را بکنند خود را شریک خداوند گرفته‌اند و این عکس توهم افراد جاهل و متعصب است؛ چنانکه یکی از این‌ها چند روز پیش با کمال وقاحت به من گفت: منصور هاشمی خراسانی مشرک است! گفتیم: به چه دلیل؟! گفت: به این دلیل که امامت را به امر خداوند می‌داند! گفتیم: سبحان الله! کسی که امامت را به امر خداوند می‌داند مشرک است و تو که امامت را به امر خداوند نمی‌دانی، بلکه به امر زید و عمرو و بکر می‌دانی موحدی؟! چنین نیست، بلکه شیطان تو را فریب داده و شرک و توحید را در نظرت جابه‌جا کرده است؛ زیرا خداوند در کتاب خود امامت را به امر خود دانسته و فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ [انبیاء/ ۷۳]؛ «آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما رهبری می‌کنند» و امامانی که به امر او رهبری نمی‌کنند را ﴿أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ﴾ [قصص/ ۴۱]؛ «امامانی که به سوی آتش دعوت می‌کنند» دانسته است؛ همچنانکه امامت را عهد خود شمرده و بر ظالمان حرام کرده و به ابراهیم بخشیده و تا ابد در ذریه‌ی پاک او قرار داده است! با این حساب، ببینید چه بلایی بر سر این امت آمده است که توحید خالص را شرک و شرک خالص را توحید می‌پندارد و اسوه‌ی موحدان جهان را مشرک می‌خواند! إِنَّا لِلَّهِ رَاغِبُونَ!

با این وصف، روشن است که دعوت به سوی حاکمیت آنان (یعنی حاکمیت عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که سیدنا المنصور به سوی آن دعوت می‌کند)، دعوت به سوی هیچ مذهبی (مانند مذهب شیعه از آن حیث که یک مذهب است) شمرده

نمی‌شود (هر چند ممکن است اهل تشیع هم نظری نزدیک به این داشته باشند)، بل دعوت به سوی اسلامی اصیل و کامل است که از اقتضائات قطعی عقلی و شرعی (یعنی آیات قرآن و احادیث متواتر) برخاسته و (این حاکمیت عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) تنها طریق تحقق حاکمیت خداوند بر جهان است. همچنانکه من به طور حتم، یک شیعه یا سنی به معنای مصطلح (یعنی به معنای رایج در زمان کنونی) نیستم (ابتدا شیعه را ذکر می‌کند به دلیل اینکه ممکن است با توجه به دعوتش به سوی حاکمیت عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر متهم به شیعه بودن شود و می‌فرماید «به معنای مصطلح» یعنی رایج در زمان کنونی، تا شامل شیعه‌ی حقیقی به معنای پیرو راستین عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سنی حقیقی به معنای پیرو راستین سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشود؛ با توجه به اینکه آن حضرت به طور حتم یک شیعه‌ی حقیقی و یک سنی حقیقی است، هر چند تفاوت‌های فراوانی با شیعیان و سنیان اصطلاحی دارد و به همین دلیل، گاهی هیچ یک از آن دو او را از خودشان نمی‌دانند و گاهی هم هر دو او را از خودشان می‌دانند)، ولی نمونه‌ای (یعنی مصداقی یا الگویی) از یک مسلمان حق‌گرایم (یعنی حق‌محور و نه مذهب‌محور) که به سوی اسلام (و نه به سوی مذهب شیعه یا مذهب تسنن) دعوت می‌کنم و در این زمینه به ابراهیم علیه السلام اقتدا می‌ورزم که خداوند (او را متعلق به اصل اسلام و نه متعلق به هیچ یک از دو مذهب دانسته و) درباره‌ی او فرموده است: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛^۱ «ابراهیم نه یهودی و نه مسیحی بود، ولی حق‌گرایی مسلمان بود و از مشرکان نبود!» (استشهاد به این آیه‌ی شریفه می‌تواند اشاره‌ای به آن باشد که نسبت دو مذهب اهل سنت و اهل تشیع به اسلام مانند نسبت یهودیت و مسیحیت به دین ابراهیم علیه السلام است؛ زیرا همان طور که یهودیت و مسیحیت در اصل همان دین ابراهیم علیه السلام بودند و سپس دچار تفاوت و انحراف شدند، دو مذهب اهل سنت و اهل تشیع نیز در اصل همان اسلام بودند و سپس هر کدام در جهاتی مختلف دچار تفاوت و انحراف شدند، تا حدی که امروز هیچ یک از آن دو نمایانگر کامل اسلام نیست. بنابراین، سیدنا المنصور را نمی‌توان و نمی‌بایست به خاطر دعوت به سوی حاکمیت عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک شیعه به معنای رایج دانست و نمی‌توان و نمی‌بایست به خاطر تأکید بر لزوم احترام صحابه و انتقاد از انحرافات

۱. آل عمران / ۶۷.

و بدعت‌های شیعه و عدم استناد به منابع آنان در این کتاب، یک سنی به معنای رایج دانست، بلکه او را تنها می‌توان و می‌بایست یک مسلمان از سنخ همان مسلمانان صدر اسلام دانست که هنوز شیعه یا سنی مصطلح نامیده نمی‌شدند و عنوانی جز مسلمان نداشتند. این در حالی است که کسانی از مسلمانان در سرزمین‌های اسلامی مانند عراق، سوریه، افغانستان و ایران، (با عناوین و پوشش‌های مختلف) به سوی حاکمیت خود (به جای حاکمیت عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) دعوت می‌کنند و رؤیای خلافت اسلامی (یا حاکمیت خود بر جهان اسلام) را در سر می‌پرورانند! بی‌گمان آنان در ضلالتی آشکارند؛ زیرا چنانکه (قبلاً) روشن شد، حاکمیت برای خداوند است و حاکمیت آنان (بدون امر خداوند و نیابت از جانب او)، اگرچه با حسن نیت (مثلاً به قصد اقامه‌ی اسلام) باشد، خلافت اسلامی شمرده نمی‌شود؛ با توجه به اینکه (حسن نیت برای این امر خطیر کافی نیست، بلکه نیاز به امر خداوند و انتصاب از جانب اوست، در حالی که) خداوند آنان را از جانب خود منصوب نکرده و مسلمانان را به پیروی از آنان فرمان نداده است و آنان خود به این واقعیت، واقف و معترفند (یعنی آنان خود ادعا نمی‌کنند که خداوند شخص آنان را به صورت معین از جانب خود منصوب کرده و از مسلمانان خواسته است که از آنان اطاعت کنند). با این وصف، تصرفات آنان در زمین (خواه به معنای اشغال آن و خواه به معنای تغییر آن) و مرزبندی‌هایی که (بر اساس منافع موهوم خود) در آن می‌کنند، عدوانی (یعنی غیر مشروع و تجاوزکارانه) است؛ چراکه زمین برای خداوند است و آن را به هر کس از بندگان که بخواهد (یعنی به خلیفه‌اش) ارزانی می‌دارد؛ چنانکه فرموده است: ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱ «هرآینه زمین برای خداوند است، آن را به هر کس از بندگان که بخواهد میراث می‌دهد و عاقبت برای پرهیزکاران است»؛ همچنانکه دارایی‌های عمومی (مانند کوه‌ها و جنگل‌ها و دریاها و معدن‌ها و چاه‌های نفت) برای خدا و گماشته‌ی اوست و کسی حق حیا‌زت آن‌ها بدون اذن‌شان را ندارد و تبعاً برای آنان (یعنی خدا و گماشته‌ی او) جایز است که آن‌ها را از تحت حیا‌زت دیگران خارج کنند؛ چنانکه به روشنی فرموده است: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^۲ «از تو درباره‌ی نفل‌ها می‌پرسند، بگو نفل‌ها برای خدا و پیامبر است» و فرموده است: ﴿وَلَكِنَّ

۱. اعراف/ ۱۲۸.

۲. انفال/ ۱.

اللَّهُ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۱! «و اما خداوند پیامبرانش را بر هر کس که بخواهد مسلط می‌کند و خداوند بر هر چیزی تواناست!»! (این سخن سیدنا المنصور به معنای آن است که حق خارج ساختن زمین‌ها و دارایی‌های عمومی از تحت حیات حاکمان فعلی، برای مهدی و یاران او محفوظ است و تبعاً هر زمانی که بتوانند این کار را انجام می‌دهند.)

از اینجا دانسته می‌شود که هیچ یک از جنبش‌ها و حکومت‌های فعلی در جهان اسلام، مشروعیت ندارد (چراکه استقراضاً هیچ یک از آن‌ها از شرط ایشان برای مشروعیت برخوردار نیست) و تنها راه مسلمانان برای بازگشت به اسلام (به معنای اقامه‌ی آن پس از اضاعه‌اش)، روی گرفتن از آن‌ها (یعنی از این جنبش‌ها و حکومت‌های غیر اسلامی) و زمینه‌سازی برای جنبش و حکومت کسی از اهل بیت پیامبر است که خداوند او را (به واسطه‌ی نصّ پیامبرش و آیتی بینه) از جانب خویش منصوب کرده و به پیروی‌اش فرمان داده و این کاری است که (پیش از هر چیز) با شناخت او حاصل می‌شود و شناخت او، چنانکه به خواست خداوند (در بخش «شناخت اسلام») خواهیم گفت، ممکن است. (خداوند این راهنما و معلم بزرگ را برای ما حفظ کند و سلامت و طول عمر عطا فرماید. و السّلام علیکم و رحمت الله)

